

ریشه های خشونت

در نقد مطلب آقای نوری علا " ریشه های دشمنی اسلام با ایران "

حسین میرمینی

بخش اول:

"بترسید از آتشی که هیزم اش مردم اند" بقره / 24

بعد از ملاها که دست درازی در تحریف قرآن و دگرگون کردن معانی آن دارند، باید چشممان به آقای نوری علا روشن گردد که به نوعی دیگر باز با تفسیر خودمحورانه از "واقعیات تاریخی" و "تاویل فاسد" از قرآن، فتنه های بس خطرناک تری را سر داده اند (1). فتنه هایی که اگر با افکار غرض آلود جنگ طلبان (داخلی و خارجی) هماهنگ شود، می تواند هموطنان ما را به جان هم اندازد و همه ما را در این شرایط نا سالم درگیر یک جنگ داخلی کند.

بر این اساس من فکر می کنم که مطالب آقای نوری علا هم در محتوا و هم در عنوان به دلایل زیر قابل رد است:

1- سخنان ایشان در همان عنوان قابل ایراد است. چراکه دو پدیده اسلام (به عنوان دین) و ایران (به عنوان یک کشور) و موضوع دشمنی اسلام با ایران که ایشان آنها را پایه بحث خود قرار داده اند، جمع شدنی نیستند. ادیان بر این اساس شکل می گیرند که بتوانند افراد و ملت های بیشتری را به مبانی فکری و اعتقادی خود دعوت نمایند. سخن آقای نوری علا به اینگونه در عنوان پایه ندارد و ضد و نقیض می باشد.

2- مشکل آقای نوری علا آنجایی است که ایشان به تاریخ و قرآن از زاویه باورهای خودشان (که معتقدند فرهنگ باستان ایران برتر از فرهنگ اسلامی است و همچنین معتقدند که شخص (حضرت) محمد و الله او با ایرانیان دشمن بوده است) نگاه می کند. به همین خاطر، او در پی اثبات مفروضات خود به دنبال آن بخش هایی از روایات تاریخی و آیات متشابه قرآنی رفته که بتواند نظریه اش را اثبات کند. این کار درستی نیست و هر کسی (با هر باوری و یا فکری) می تواند برای توجیه نظرات من درآوردی اش به قرآن مراجعه کند و یا برحسب روایات تاریخی و افسانه های آمده در کتب قدیمی می تواند مبانی اعتقادی اش را باوری ساخته اند و بعد به دنبال متشابهات روایات تاریخی و آیات قرآنی رفته اند تا مگر از توجیه و تفسیر آنها مبانی فکری خود را به اثبات رسانند. این یک نوع از همان اشتباهات بزرگ رایج است که بسیاری از فرق "اسلامی" (هفتاد و دو ملت) بعد از پیامبر اسلام مرتکب شدند (از جمله آخوندهای ما) تا مگر از طریق تفسیر قرآن افکار ساخته و پرداخته خودشان (مثل اعتقاد داشتن به عصمت و غیبت و ولایت) را ثابت نمایند. (2) نوع دیگر این اشتباه را دکتر علی شریعتی و همفکران او مرتکب شده اند. آنها نیز ابتدا افکار چپ و باور سوسیالیستی خود را بنا کردند (و همچنان می کنند)، بعد سعی می کنند با قرائت خودمحورانه و یکسونگرانه از تاریخ اسلام و آیات قرآن برای توجیه افکار خود شاهد آورند. کسانی مثل بن لادن و زرقاوی و گروه های تروریستی که بمب گذاری های انتحاری را تشویق می کنند نیز بر همین روش (قیاسی) عمل می کنند. به عبارت دیگر، هر کسی از ظن خویش از تاریخ و قرآن برای اثبات موضع خود یاری می جوید. آقای نوری علا نیز عینا بر این روش (قیاسی) عمل کرده اند منتها فرق ایشان با دیگر سوء استفاده کنندگان مذهبی این است که ایشان برای اثبات باور ضد اسلامی خود به این روش تمسک جسته اند که در هر حال روشی است خودمحورانه نه محققانه.

3- برخلاف آنچه که آقای نوری علا (در مقاله بعدی) می گویند ما چیزی به نام "واقعیات تاریخی" نداریم. هرچه هست تفسیری است از حوادثی که در زمان هایی رخ داده. واقعیات تاریخی به شرحی که آقای نوری علا از آن بیان می کنند می تواند نزد هر کس به گونه ای دیگر بیان و تفسیر و قیاس شود. بنابراین اینکه ایشان می گویند: "که واقعیات تاریخی به صورت عناصری بالقوه در ضمیر ناخودآگاه مذاهب (یا مذهبیون) باقی و ساکت و در «کمون» می مانند اما هر لحظه می توان آنها را به تلنگری بیدار کرد و، به سود مقصودی نو، به کار وا داشت." سخن سراسر باطل و بیهوده ای است که فکر نکنم هیچ خردمندی آن را بپذیرد. چراکه ایشان در این سخن به پیش فرضی تکیه کرده اند که هنوز به اثبات نرسانده اند. سخن ایشان را نباید تلنگری به جهت بیدار کردن مسلمانان ایرانی پنداشت که باید آن را به مثابه جرقه آتشی گرفت که می تواند بر هیزم جان ملت ایران بیفتد. ایشان مگر داعیه رهبری دارند که بخواهند با تلنگر

سرانگشت مبارکشان ایرانیان را به "مقصودی نو" هدایت کنند؟ ادامه سخن ایشان که گفته اند: "به همین دلیل، دشمنی با «آن ایران» که مورد نفرت پیامبر بود امروز نیز «می تواند» - در صورت وجود شرایط لازم برای احیاء این ویژگی های کهنه اما موجود - نخست به صورت دشمنی مسلمانان با «همان ایران زمان پیامبر» در آید و - سپس - به دشمنی با بقایای «آن ایران» در «ایران امروز و ایرانی امروز» بیانجامد." تنها نشان دهنده قصد ایشان برای بوجود آوردن یک جنگ داخلی در ایران است و بهای نظریه خود را نیز لایه می خواهند با جان مردم ایران بپردازند. ایرانیان نباید به سادگی از این سخن بگذرند.

4- طرح مباحثی متناقض و جنگ افروز از این دست، می تواند مسیر سالم مبارزات سیاسی و اجتماعی ما را منحرف کند. سخنان آقای نوری علا در مقاله "ریشه های دشمنی اسلام با ایران"، برای مملکت ما بویژه در شرایط حساس و نا سالم کنونی، حاوی هیچ معرفت صلح آوری نیست.

ایشان با توضیحاتی که در مقاله بعدی شان تحت عنوان: "نوشتن، بدون زیرنویس" داده اند به روشنی از تناقض گویی های خود پرده برداشته اند و درعین حال برای اینکه سخن شان نزد طرفداران شان مقبول جلوه دهند به کسانی مثل من حق داده اند که از تحلیل ایشان و فریبی که در آن است، نگران باشم:

"در عین حال، این نکته نیز درست است که شما حق دارید مواظب باشید که فریب من نویسنده را نخورید. چرا که واقعیت تاریخی آنچه گریزها و شکل عوض کننده و پنهان شونده است که بهترین هوش ها را هم می توان با چینش (= چیدن) نادرست اما بظاهر منطقی آنها فریب داد. پس درست آن است که در خواندن اینگونه مطالب تحلیلی مواظب و دقیق باشیم."

سئوال این است: اگر "واقعیت تاریخی" آنچه گریزها و شکل عوض کننده و پنهان شونده است که بهترین هوشها را هم می توان با چینش نادرست اما بظاهر منطقی فریب داد" چرا ایشان به خود گمان نمی کنند که مگر با چینش برخی از کسان که پیش از ایشان از آن واقعیت پس گریزها و شکل عوض کننده و پنهان شونده، گمراه شده اند، فریب نخورده باشند؟ جنگ طلبی و نادرستی فکر نوری علا موضوعات آنچه پنهانی نیستند که نتوان فهمید که ایشان گرفتار خیالات باطل شده اند.

به هرحال از آن تیترو و این توضیحات برای من خواننده این فکر به وجود آمده که آقای نوری علا با "چینش نادرست اما بظاهر منطقی" برخی از اتفاقات تاریخی می خواهند ایرانیان را بر ضد اسلام بشورانند و یا به نوعی در آنها انگیزهای یک قیام کینه ورزانه را پدید آورند تا مگر به این تلنگر "جمهوری اسلامی" سقوط کند و یا حتی المقذور تغییراتی را در جهت سرنگونی آن فراهم آورند. این فکر در زمانی که جامعه ما در شرایط سالمی قرار ندارد و هر تلنگری از این قبیل می تواند به اضمحلال ایران منجر شود، به هیچ رو درست نیست. همچنین در جایی که اغلب فعالان و گروه های سیاسی ما بر این باورند که دگرگون کردن ساختار استبدادی حکومت مذهبی می باید به تدریج و از طریق مبارزات مدنی صلح آمیز و مطالبات حقوق شهروندی و انسانی صورت گیرد و در جایی که موفقیت این فکر سالم در گرو همکاری و همراهی نیروی اکثریت (یعنی مسلمانان ایرانی) است و بدون آن نیرو ما از راه مسالمت آمیز نمی توانیم به تحقق دموکراسی و ساماندهی جامعه در مسیر جدا کردن دین از دولت (به نظر من حتا از قدرت) جامعه حقیقت بیوشانیم، فکر آقای نوری علا نه تنها فکر با ارزشی نیست بلکه می تواند شرایط را از این هم بدتر کند.

اسمعیل نوری علا (به عنوان یک نظریه پرداز و "دانشجوی پیر شده در قلمرو جامعه شناسی") و کسی که می خواهد "از مصالح تاریخی چراغی فراهم آورد که راه آینده را روشن سازد"، با این مطلب نشان داده که (در ارتباط با مسائل و علوم انسانی) نه "دانشجو" است به آن معنا که به طریق علمی سلوک کند و نه "پیر" به معنای یک انسان کامل و جا افتاده که بداند "ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری". ایشان با همین یک مقاله و داوری شان در مورد پیامبر اسلام (و البته آن توهین هایی که به منتقدین شان می کنند) ثابت کرده اند که انسان خودشیفته و برتری طلبی اند که می توانند بر حسب برخی از شبهات تاریخی، پای ایرانیان را به جنگ داخلی بکشانند و استقلال کشور ما را نابود سازند. خرابی سخن ایشان کمتر از خرابی سخن آنهاست که برای رسیدن به هدفهای سیاسی حتا بمب گذاری انتحاری را تشویق می کنند، نیست. زیرا مشخص است که با طرح اینگونه مطالب برخی از هموطنان ما نسبت به اسلام کینه ورز می شوند و با ضدیت با آن در واقع با میلیونها هموطن خود مخالفت و دشمنی می کنند.

من تصور می کنم که ایرانیان با حمایت از اینگونه سخنان هرچه بیشتر کینه توز تر و پراکنده تر می شوند و به این دلیل است که من به عنوان یک ایرانی مسلمان و هموطن آنان از این سخن آقای نوری علا وحشت کرده ام. چراکه فکر می کنم در زمانی که فتنه ها از زمینه افکار و خیالات به منصف ظهور برسند آنگاه همه ما مقابل هم قرار می گیریم و به بدترین شکل (مثل همین وضع عراق) مرگ و نابودی همدیگر را پذیرا می شویم. من از

آقای نوری علا (دانشجوی پیر شده در قلمرو جامعه شناسی) شگفت زده هستم که مگر ایشان از بافت اجتماعی مردم ایران بی خبر است که اینگونه فکر می کنند و نظریه می پردازند! مگر ایشان در ایران کس و کار ندارند که این چنین تخم کینه را در بین مردم و علیه آنان می کارند؟ مگر ایشان چشم ندارند ببینند که بر سر مردم عراق چه آمده و چراست که آنها به علت پراکندگی مذهبی و فقدان یک اندیشه مقبول فراگیر، چگونه امروز همدیگر را قطعه قطعه می کنند و می رود که با دستهای خودشان (و حمایت نیروهای بیگانه) کشورشان تجزیه شود؟

به هر حال کسی که مطلبی می نویسد باید بداند که حیطه بازتاب نوشته هایش فقط به همین برهه زمانی و تعداد انسانهایی که با نظراتش همراهی می کنند؛ محدود نمی شود. بلکه مطلب او بر "جریده عالم" ثبت می شود و آیندگان درباره او و نتایج فکرش (که آیا به سود انسانیت و صلح است و یا ضد آن)، قضاوت خواهند کرد.

من بر حسب پاسداری از دینم نیست که اینگونه در پاسخ به سخن آقای نوری علا واکنش نشان می دهم، چراکه بر حسب دینم، معتقدم خدایی که خود ذکرش را نازل کرده، خود از برای ذکر و دینش نگاهبان است و نیازی به کوشش من و دیگرانی که برای "اسلام عزیز" یقه چاک می دهند، را ندارد. من حتا (بر حسب اعتقاداتم) معتقدم که سعی ما برای حفظ "اسلام عزیز" همه بی فایده و حتا می تواند خسارت بار باشد. (3) به همین خاطر بحث من در این مقال برای دفاع از اسلام نیست. بحث من در حول این مطلب است که فکر می کنم در شرایط امروز ضربه زدن به اسلام (دینی که اکثریت مردم ایران به آن باور دارند) ضربه زدن به آن عاملی است که (بعد از سقوط امپراتوری ساسانی) در این 500 سال اخیر توانسته (خوب یا بد) به عنوان فلسفه ساختاری برای ما به نوعی وحدت ملی آورد و نام کشور ما را (به عنوان یک کشور مستقل با دولت مرکزی) دوباره بر روی نقشه جهان ثبت کند. اینکار اگر 5 قرن پیش به درایت و همت کسی مثل اسمعیل صفوی حول تمرکز بر تشیع (نوعی که صوفیان خانقاه اردبیل به آن نظر داشتند) به گونه ای عملی شد که حتا با وجود خرابکاری های اعقاب او و حکومتهایی که بعد از او (تا به امروز) برای ایران سر شکستگی آوردند، ایران ما توانسته بعد از 500 سال هنوز دوام آورد، اما امروز (به دلایل بسیار مشخص) آنچنان آشفته و شکننده است که می تواند با کوچکترین ضربه ناسنجیده ما به بحرانهای قوز بالا قوز گرفتار آید(مثل وضع عراق) و نهایت استقلال سیاسی 500 ساله اش را از دست بدهد. واقعیتی را که باید ما ایرانیان به آن توجه داشته باشیم این است که اسلام و تشیع به عنوان یک دین و باور مذهبی همیشه باقی خواهند بود و هیچ کسی و هیچ دولتی توان اینکه بتواند با آن مبارزه کند و آن را براندازد را ندارد. اما آنچه مسلم است این است که کشورها نابود شدنی اند و می توانند روزی از بین بروند. اما باورها (درست و نادرست) باقی می مانند. باورها جا به جا می شوند، اما تضمینی نیست که کشورها باقی بمانند و یا بتوانند جا به جا بشوند. بنابراین اگر کسی فکر کند که از طریق ضدیت با اسلام (یا هر باوری) می تواند آن را نابود سازد و یا آن را ضعیف سازد که "مقاصد نو" (ناشناخته) و باورهای کهنه (میتراپی و یا زرتشتی را بعد از سه هزار سال) جایگزین آن کند، باید خیلی ساده اندیش باشد. اینان - اگرچه مثل آخوندها و صوفی ها در ارتباط با علوم انسانی برای خود مقام شیخیت و کاملیت قائل باشند- اما به حقیقت از عمق مسائل اجتماعی ما، به خصوص موضوع دین به درستی آگاهی ندارند. آنها حتا چشم بصیرت بین ندارند که از کشور همسایه عراق درس بگیرند و ببینند که آن سرزمین - گرچه در گذشته مهد تمدن جهان بوده- اما امروز بعلت نداشتن یک باور مقبول (باوری که سبب ساز وحدت ملی آنها باشد) ، چگونه از هم پاشیده شده است.

سخنان کسانی چون اسمعیل نوری علا به جز برانگیختن دشمنی و کینه توزی راه به جایی ندارد. با پیگیری و حمایت از سخنان او ما علیه خودمان اقدام می کنیم. اهمیت دادن و ترتیب اثر دادن به سخنان کسانی مثل او مانند آن مثل معروف سعدی است که بر سر شاخ بنشینیم و بخواهیم بن آن را قطع کنیم. اندیشه های کسانی چون اسمعیل نوری علا در جهت تغییر بوجود آوردن به سمت درست نیست. اندیشه های او (البته اگر بتواند از جانب اجانب کمک بگیرد) تنها و تنها می تواند در بدتر کردن وضع موجود و اضمحلال ایران موثر باشد و بس. با سخنان آنها ایرانیان به جان هم خواهند افتاد و فتنه های بس وحشتناک تر از آنچه ملاها بوجود آوردند برپا خواهد شد. امروز ایران ما به اینگونه از نسخه نویسی ها نیاز ندارد.

من اگر در این مقال به تندی با آقای نوری علا برخورد می کنم از آنروست که کشورم را (با همه خصوصیات خوب و بدش) دوست می دارم و برای آینده اش و بقاء اش نگرانم. من که اینک در خارج از کشور بسر می برم مشکلی و کسری از جهت دینم ندارم. مشکل من نداشتن وطن و نداشتن حق زندگی در سرزمینی است که آنجا به دنیا آمده ام و به آن سرزمین تعلق خاطر دارم. من نیز مثل هر ایرانی که به سربلندی کشورش علاقمند است، در چنین شرایطی که دشمنان ایران از درون و بیرون ایران را را آماج نیات کینه جویانه خود قرار داده اند و برای درهم کوبیدن استقلالش دانسته و ندانسته کوشش می

کنند، به شدت پریشان‌حالم. من از اینکه می‌بینم برخی از هموطنانم در بیان نظراتشان به افراط و تفریط گرفتار شده‌اند و بی‌آنکه به بافت و ساخت و فرهنگ کشورشان و همچنین به شرایط تاریخی و منطقه‌ای و اجتماعی کشورشان آگاهی عمیق داشته باشند، نسخه ناشناخته می‌نویسند به شدت نگرانم. تصورات برتری‌جویانه فرهنگی، و احیاء فرهنگ باستان، خواب و خیال‌های ناسالمی است که فقط از اذهان بیمار بروز می‌کند. اینکار نه شدنی است و نه اینکه اگر به قیمت مرگ میلیون‌ها هموطن مسلمان ما ممکن شود، کاری است درست و انسانی. با این نسخه نویسی‌های ناسالم، این طومار ایران بیمار ما است که برای همیشه درهم پیچیده می‌شود. ما امروز (که در زمان بیماری بسر می‌بریم و احتمال دارد که کشورمان درگیر جنگ شود) به تفرقه نیاز نداریم. ما امروز برای بیرون رفتن از این مخمصه به هم‌زمانی و همدلی و همفکری هرچه بیشتر نیاز داریم. این آن نکته اساسی است که اغلب نیروهای تندرو سیاسی ما هنوز درکش نکرده‌اند و آن را در نیافته‌اند. اشتباه آقای نوری علاوه بر اصل فرقی با اشتباه تندروهای سیاسی (سلطنت طلب و جمهوری خواه) و مذهبی قدرت طلب و ولایت طلب و همچنین کندروهای "ملی مذهبی" و نیروهای "اصلاح طلب" -ی که دل در گرو قدرت دارند- ندارد. فکر همه آنها در عمل به یک نتیجه مسلم منجر می‌شود و آن نابودی ایران است.

با وجود برخی جوانان کم‌سواد و احساساتی و همچنین منابع عظیم مالی که در اختیار برخی دیوانگان مذهبی موجود در آمریکا می‌باشد و همچنین نیروهای سنی مذهب متعصبی که از وجود کشور ایران داغ 500 ساله بر جگر دارند و برای لحظه نابودی اش روز شماری می‌کنند و برای آن هدف شوم، از بذل هرگونه کوشش و مال دریغ نمی‌کنند، معلوم است که اگر این افکار حامی پیدا کند آنگاه کشور ما (یعنی ایران عزیز همه ما) به یکباره دستخوش یک شورش عمومی و جنگ داخلی می‌شود. بنابراین مسلم بدانید که پاسخ من به آقای نوری علاوه بر خاطر "اسلام عزیز" نیست، بلکه بخاطر "ایران عزیز" و آن سرزمینی است که در آنجا به دنیا آمده ایم و به آن عشق می‌ورزیم و به فرهنگش تعلق خاطر داریم.

نزد من ارزش هریک از آن جوانانی که به فریب ملاهای از خدا بی‌خبر به روی مین رفتند، اما در برابر دشمنی که درصد بود قادسیه دومی را تکرار سازد، در آن دوران حساس سرنوشت ساز ایستادگی کردند به مراتب بیشتر از کسانی است که دم از ایران و ایرانی می‌زنند اما حرمت عقیده مردمانش را نگه نمی‌دارند و ترس ندارند که با "چینش" مطالب غرض‌آلود، ایرانیان را به دام تفرقه افکنی و دشمنی گرفتار سازند. این است که خطاب به همه ایشان می‌گویم:

دوستان، شما از حد سلامت خارج شده‌اید و نمی‌دانید چه می‌گویید. می‌دانم که شما به خدای محمد و روز داوری و اسلام او ایمان ندارید که شما را به "فردای رستاخیز" و "داوری" در "پیشگاه حقیقت" حواله بدهم که مگر از عاقبت رفتارنان بترسید. اما ساده اندیشی است اگر فکر کنید "چینش‌های فریبکارانه" شما به "محک تجربه" و نظر اهل خرد مورد بازبینی و قضاوت قرار نگیرد.

به هر حال اگر آقای نوری علاوه بر این چنین تیتیر نمی‌زند و در بیان نظریاتشان به داوری مطلق گریزانه نمی‌پرداختند بلکه آنها را به عنوان برخی یافته‌های مشکوک و ناشناخته مطرح می‌کردند آنگاه جا داشت که هر ایرانی فرهیخته‌ای بدان‌ها توجه کند و برای پاسخ به مسائل اش در ارتباط با شناخت ریشه‌های تاریخی و اجتماعی اش، به آنها توجه داشته باشد. بنابراین فکر نکنید که من با زیر سؤال قرار دادن مذهب مخالفت دارم. من خود یکی از کسانی هستم که مدت‌ها است به این کار پرداخته‌ام و فکر می‌کنم راه نجات ما همانا نقد مذهب فرقه‌گرا و قدرت طلب است. نقدی که در جهت حل مشکلات اجتماعی ما مفید باشد نه به‌آنگونه که شما به مثابه آن ضرب‌المثل معروف که "بچه و آب حمام را یکجا بیرون انداخت. ضمن ندیده گرفتن همه آن معارف زیبا و اعتقادات اسلامی کسانی چون سنایی‌ها و سعدی‌ها و حافظ‌ها و مولوی‌ها و قصد کرده‌اید که کل آن را از ریشه قطع کنید.

به هر حال توصیه من این است که با اسلام بازی نکنید. سر به سرش نگذارید. اسلام به قول امروزی‌ها "فلاش بک" دارد و بقول دیروزی‌ها هرکه بخوهد با پف خود نورش را خاموش کند (ضمن آنکه خودش را خراب می‌کند) به بیشتر شدن نورش کمک می‌کند. قرآن نیز به این مطلب اشاره دارد (صف/8): "بیریدون لیطفنوا نورالله باقواهم والله متم نوره ولوکره الکافرون" (اراده کرده‌اند که نور خدا را با سخنانشان خاموش کنند، حال آنکه خدا نور خود را تمام می‌کند، گرچه حق پوشان آن را خوش نمی‌دارند).

لب سخن من این است:

در ارتباط با شناخت اسلام و قضاوت در مورد آن به تاریخ و تفسیر و همچنین به باور مسلمانان مراجعه نکنید. مراجعه به تاریخ و تفسیر و همچنین باور مسلمانان بدون پاک شدن ذهن و چشم جز خسران برای شخص مراجعه‌کننده، عایدی ندارد. برای پاک شدن چشم و ذهن، اگر همت سلوک ندارید و نمی‌توانید در راه خداشناسی مجاهده کنید، پشت گوشتان را بخارید و از این مسئله بگذرید. کاری به کار مسلمانان نداشته باشید. یا اگر با آنها کار دارید به دین آنها توهین نکنید. آنها را از خود ناخشنود نسازید.

به هر حال من برحسب اعتقاد و شناختم، گفتم آنچه شرط بلاغ بود. شما خود دانید.

**ادامه نقد برداشتهای آقای نوری علا از سوره روم و داستانهای مربوط به آن را
به هفته دیگر موکول می کنم**

حسین میرمینی

03-07-07

www.4iran.us

یادداشت ها:

- (1) این مطلب از آیه هفتم سوره آل عمران است که می گوید:
فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ
اما آنهایی که در دلشان زیغ و نفاق است از متشابهات پیروی می کنند که بخواهند فتنه
بجویند و تاویل بجویند.
- (2) بحث من با آقای منتظری هم در حول این قضیه می چرخد که ملاهای شیعه بر حسب
اعتقادات خودشان (نه اسلام) به موضوعاتی چون "عصمت" و "غیبت امام زمان" و
"ولایت فقیه" باور دارند. آنها برای اثبات افکارشان به مطالب و افسانه هایی رجوع
می کنند که ریشه قرآنی ندارد و با اصل شعائر اسلامی منافات دارد. حقیقت این است
که برای آخوندها قرآن به خودی خود ارزش معنایی و معنوی ندارد بلکه قرآن وسیله
ای است که آنها باورهای نادرست شان را با آن توجیه کنند.
- (3) در کتاب اصول کافی (ج اول ص 55) از قول پیامبر خدا روایت شده که فرمود: کسی
که ندانسته عملی انجام دهد، خراب کردن اش از درست کردن اش بیشتر است.